

توسعه اخلاق هیجان مدار از طریق ادبیات داستانی

دکتر داود امینی*

گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۵/۷، تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۷/۱)

چکیده

زمینه: ادبیات، شیوه معرفت شناختی خاصی برای فهم و بیان حقایق هستی است که از دیرباز توانسته است، نقش بی بدیلی در دانایی بشر ایفا نماید. اگرچه آثار معرفتی متون ادبی، در هر دو بُعد شناختی و هیجانی روی می دهند، کارکرد هیجانی ادبیات به مراتب چشم گیرتر است. ادبیات داستانی، از طریق تخییل ذهن خواننده، ضمن کمک به شکل گیری هیجان های اخلاقی نظیر همدلی، همدردی و شفقت، به ایجاد توازن هیجانی، از طریق تخلیه هیجان های زیان بار می انجامد. آثار تربیتی ادبیات داستانی، در انطباق با نظریه عاطفه گرای اخلاق است که بر اساس آن ممانعت از گسست بین قضاوت اخلاقی و اقدام اخلاقی، مستلزم درک هیجانی از احساس ها و باورهای خود و دیگران و نیز ماهیت روابط اجتماعی در ورای گروه های اجتماعی است. در این مقاله از اخلاقمندی مبتنی بر معرفت هیجانی، تحت عنوان اخلاق هیجان مدار یاد می شود و تلاش می گردد، ضمن تبیین جایگاه عاطفه و هیجان در سوق دادن افراد به سمت خیر اخلاقی، نقش آفرینی معرفت شناختی ادبیات در این راستا مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد.

نتیجه گیری: حضور و اثرگذاری مثبت ادبیات داستانی در یک بافت فرهنگی، به عنوان ابزار خیر اخلاقی، مستلزم بررسی های دقیق روانشناختی و جامعه شناختی است. در این راستا، ماهیت و آثار هیجانی متون ادبی در حوزه ادبیات کودک و آثار ادبی ترجمه شده، از اهمیت مضاعفی برخوردار است. در صورت لحاظ نمودن مختصات فرهنگی نظام عاطفی جامعه مخاطب، توسعه گنجینه ای غنی و متوازن از هیجان های آشنا و متعارف از یک سو و هیجان های پیچیده و نوپدید از سوی دیگر، نقشی است که ادبیات داستانی قادر است در توسعه اخلاق هیجان مدار ایفا نماید.

کلیدواژگان: ادبیات درمانی، اخلاق هیجان مدار، ادبیات داستانی، عاطفه گرای

سر آغاز

اجتماعی شدن انسان شکل می گیرند. در همین راستا، هنر و ادبیات ابزارهای ارزشمندی در جهت کسب تجربه های مجازی و شکل دهی به نظام هیجانی فرد به حساب می آیند. از آنجاکه نوع ارتباط و مواجهه فرد با رویدادهای محیطی به شدت تحت تاثیر طرحواره های هیجانی شکل گرفته در آن فرد است، می توان گفت که هیجان ها نقطه وصل هنر و ادبیات از یک سو و نظام اخلاقی فردی و اجتماعی از سوی دیگر هستند. در مقاله حاضر کوشش شده است تا با معرفی ادبیات داستانی به عنوان یکی از منابع مهم کسب تجربه های هیجانی و تحلیل نقش نظام های هیجانی در فراگیری و توسعه رفتارهای اخلاقی، نقش محوری ادبیات در کمک به شکوفایی اخلاقی افراد با اتکا به هیجان های اخلاقی، مورد واکاری قرار گیرد. لازم به ذکر است که هدف مقاله حاضر تحلیل نظری صرف، منتزع از عرصه های عملی زندگی انسانی نیست؛ بلکه سعی شده است، با تطبیق دادن مباحث مطروحه با نمونه های عینی از زندگی روزمره، نتیجه گیری های عملی حاصل گردد.

یکی از ویژگیهای بارز متن ادبی، که آن را از متون غیر ادبی متمایز می نماید، ظرفیت متن ادبی در توسل به عنصر هیجان در راستای اثرگذاری بر ذهن خواننده است. نویسنده شعر، داستان، رمان و نمایشنامه تلاش می کند تا حقایق زندگی انسانی را از میان «لنز هیجانی» به خواننده تابانیده و درک هیجانی جدیدی در او ایجاد نماید(۱). انسانها، بطور شبانه روزی با هیجان های شکل گرفته در ذهن خود درگیر هستند: خشم، ترس، شادی، غم، غرور، شوق، خوش بینی، نفرت، شرم، گناه، امید و صدها هیجان ساده و مرکب دیگر، در اثر محرک های محیطی یا درونی بر ذهن انسان حادث شده، تجربه های خوشایند یا ناخوشایندی را سبب می گردند (۲).

بطور کلی خزانه هیجانی هر فرد به عنوان بخش مهمی از نظام معرفتی او، حاصل تجربه های شخصی او در عالم واقع از یک سو و تجربه های مجازی او در عالم تخیل و تخییل از سوی دیگر است. بخش عمده ای از هیجان ها جنبه اکتسابی داشته و در طی فرایند

ارسطو که نظریه علمی غرب بر مبنای دیدگاه آنها پایه گذاری شده، تخیل هنری و ادبی را از بیان حقایق اساسی ناتوان می دانستند (۱).

در حقیقت، امروز جامعه دانشگاهی، در حوزه های مختلف علمی، تابع چنین تفکر معرفت شناختی است. بر پایه همین تفکر است که تأکید می شود زبان آکادمیک به جهت اطمینان از اشاره به واقعیات عینی، باید از هرگونه آرایش به زبان ادبی میرا باشد. این نگاه، هر یک از دانسته های بشر را واحدی از حقیقتی تلقی می کند که با همتای خود در عالم واقع مطابقت دارد. در صورتیکه برخی از صاحب نظران، با تکیه بر نظر فیلسوفانی چون کانت، هیوم و نیچه اشعار می دارند که حقیقت تنها به حقیقت تطابقی خلاصه نمی شود و حداقل دو نوع حقیقت دیگر یعنی «حقیقت مندی مبتنی بر همبستگی»^۷ و «حقیقت مندی شخصی»^۸ نیز وجود دارد (۴). در نظریه حقیقت مندی مبتنی بر همبستگی، حقیقت حاصل یک کل از مفاهیم و گزاره هاست و تنها در صورتی قابل اطلاق به گزاره های منفرد است که در همبستگی با آن کل باشد. در خصوص کاربرد این نظریه معرفت شناختی در ادبیات، محققین معتقدند به همان روشی که رایانه به شبیه سازی^۹ رویدادهایی مثل گرمایش جهانی با تمام اجزای تشکیل دهنده آن می پردازد، ادبیات نیز قادر است به شبیه سازی مجموعه ای از رویدادها و حقایق هستی پردازد که اجزای تشکیل دهنده آن، در همبستگی کامل باهم، هریک بیان کننده بخشی از حقیقت است (۴). ادبیات در این مقام سعی می کند به کاوش در روابط متعدد در درون مجموعه ای از حقایق پردازد و ویژگیهایی را که در اثر تعامل بین اجزای مجموعه ظهور و بروز پیدا می کند، ارائه نماید. نوع سوم حقیقت، یعنی حقیقت مندی شخصی، بطور عمده برگرفته از نظریه های پدیدارشناختی است و به نوعی از حقیقت اشاره دارد که بطور غالب از طریق بصیرت، درون نگری و اشراق حاصل می شود. در این منظر، تأکید می شود که برای درک یک شیء، باید به خود شیء بازگردیم. هر شیء، فرد و رویدادی، در موقعیت های مختلف، به صورت «انواع مختلف بودن»^{۱۰} ظاهر می شود؛ به عنوان مثال تعریف یا توصیفی که از یک فرد در موقعیت های بی شمار می توان داد (فرد در خانه، بر سرکار، در جنگل، در خلوت خود و غیره)، هر کدام نمایانگر بخشی از واقعیات وجودی آن فرد و نه همه آن است. در چنین نگاه معرفت شناختی، زبان علمی یا آکادمیک، از آنجا که تلاش دارد فهم واحدی از حقایق ارائه دهد، هرگز نمی تواند بیانگر تمامی حقیقت باشد؛ در حالیکه زبان ادبی بر عدم قطعیت در فهم یک حقیقت صحه می گذارد و راه را برای فهم متکثر باز می گذارد. از این جهت است که گفته می شود هنر و ادبیات، با رواج معرفت شناسی متکثر، می تواند مانع بروز دیکتاتوری و بی عدالتی ناشی از اصرار بر یک نوع فهم خاص و انحصاری از یک واقعیت شود (۵).

قرار گرفتن علوم بشری در کنار هنر و ادبیات، آنها را قادر می سازد تا تصویر کاملتری از واقعیات هستی ارائه دهند. استفاده از زبان استعاری در علوم مختلفی چون ریاضیات، پزشکی و زیست شناسی، برای بیان مفاهیم علمی، کوچکترین دلیل بر این مدعاست (۶). چنین پژوهش هایی ممکن است از نگاه متخصصان علمی به آثار ادبی و یا از نگاه

شأن معرفت شناختی ادبیات

دانسته های بشر از حقایق هستی، حاصل مشاهده و تجربه انسان در عالم بیرون از یک سو و غور و تطوّر او در عالم درون از سوی دیگر است. اگرچه تجربه گرایان^۱ و خردگرایان^۲ هر یک ممکن است بر برتری مشاهده بر شهود یا بالعکس تأکید نمایند، به نظر می رسد که دستاورد غایی جستجوی معرفتی بشر، محصول هر دوی اینها و حتی ناشی از تعامل بین تجربه درونی و بیرونی باشد که چنین برداشتی با نظریه تلفیقی کانت در مورد خردگرایی و تجربه گرایی نیز همخوانی دارد.

بطور کلی می توان گفت: امروزه دانش شهودگرایانه بشر، در علوم انسانی، و دانش تجربه گرایانه وی، در علوم طبیعی و اجتماعی نمود یافته است و در محافل علمی تلاش زیادی می شود تا فاصله این دو از حیث روش شناسی متفاوت آنها حفظ گردد. در این میان، جایگاه معرفت شناختی ادبیات، به عنوان هنر کلامی و یکی از حوزه های برجسته علوم انسانی، می تواند محل مناقشه باشد. ادبیات، شیوه خاصی برای کنکاش، درک و بیان حقایق هستی است که همواره توانسته است نقش بی بدیلی در دانایی بشر ایفا نماید. به نظر می رسد نادیده گرفتن نقش معرفت شناختی ادبیات در محافل علم گرا ناشی از نگرش تاریخی منفی به هنر و ادبیات در فلسفه غرب بوده باشد و چنین نگاهی در فلسفه شرق کمتر مشهود است؛ به عنوان مثال در سنت هندی، تجربه شهودی و تجربه عینی، نه تنها تعارضی با یکدیگر ندارند، بلکه در بسیاری از موارد به موازات یکدیگر و در کنار هم به کشف حقیقت می انجامند؛ بطوریکه گاهی تجربه شهودی، وسیله و شیوه بیان تجربه عینی می گردد (۳). اما نگرشی که ریشه در نظریه «حقیقت مندی مبتنی بر تطابق»^۳ مورد نظر افلاطون دارد، جایگاهی برای فهم شهودی ادبیات قائل نیست. افلاطون، علیرغم استفاده از زبان ادبی در بیان نظریات فلسفی خود، معتقد بود که ادبیات نمی تواند به معنای واقعی، منبع موثق کسب معرفت باشد؛ چرا که شعر و ادبیات به جای توسل به خرد، که از جایگاه بالاتری برخوردار است، به احساس و هیجان روی می آورند. ارسطو نیز در مورد ایشکال ادبیات در توسل به هیجان به جای خرد، با افلاطون همنا بود؛ لکن اعتقاد داشت که هیجان برخاسته از ادبیات می تواند اثرات مطلوبی در پی داشته باشد. در این رابطه، او به فرآیند روان پالایی^۴ در خواندن تراژدی اشاره نمود که در طی آن هیجان های ترس و ترحم به توازن رسیده و موجب تصفیه روحی خواننده می گردد (۱).

ارسطو برای تبیین رابطه بین متن ادبی و دنیای واقعی، از مفهوم تقلید یا محاکات^۵ استفاده نمود. در بیان محاکاتی، حقایق بجای اینکه توصیف شوند، بازنمایانده می شوند. کاربرد واژه «تخیل» نیز که گاهی جهت اشاره به این مفهوم استفاده می شود، از آنجا که به شیوه روایی و تصویرسازی در مقابل شیوه توصیفی اشاره دارد، مناسب به نظر می رسد. به بیان شکسپیر، تخیل یا محاکات به مثابه گرفتن آیینة هنر و ادبیات به سمت طبیعت است تا مخاطب در آن ببیند، هر آنچه را که باید دید. به این نظریه، «نظریه بازنمایی هنر»^۶ گفته می شود. اما افلاطون و

خبرگان ادبیات به موضوعات علمی باشند؛ به عنوان مثال در کتاب «یورکا» اثر ادگار آلن پو، نویسنده کوشیده است تا ارتباطی معرفت شناختی بین تخیل موجود در شعر، منطق موجود در فلسفه و تجربه گرایی موجود در علم ایجاد نماید (۷). آثار فراوان ادبی، که نگاهی آینده پژوهانه به علوم مختلف دارند در همین راستا قابل ارزیابی هستند. در دو دهه اخیر، آگاهی و رویکرد قابل توجهی در محافل علمی نسبت به ارتباط نزدیک بین علم و ادبیات ایجاد شده است. روانشناسی، یکی از حوزه هایی است که ادبیات می تواند نقش مهمی در فهم مفاهیم و پدیده های مورد مطالعه در آن داشته باشد؛ تا جاییکه برخی معتقدند که جدایی ادبیات و روانشناسی موجب خسران هر دو حوزه شده است (۴). اهمیت نگاه ادبی در درک ویژگیهای ذهنی و رفتاری انسانها مورد تأکید روانشناسان شهیری چون فروید نیز بوده است. نویسنده ادبی قادر است تا با درون بینی اسرارآمیز خود، رازهایی از پیچیدگی های ذهنی انسان را برملا سازد. در این چارچوب، نویسنده ای چون مارسل پروست، در خلق رمان «در جستجوی زمان از دست رفته»، در توصیف هایی که از کارکرد حافظه مطرح می سازد به مثابه یک عصب شناس عمل می کند (۸). در واقع، مطالعه اثر ادبی قادر است رویکردهای روانشناختی، جامعه شناختی، عصب شناختی و غیره را در بازنمود پیچیده و دقیقی از تجربه های هیجانی انسانی در هم آمیزد (۹)؛ لذا هیجان ها به عنوان عنصر اساسی اثر گذاری متون ادبی، ادبیات را قادر ساخته اند تا نقش برجسته ای در رشد شناختی و رفتاری مخاطب ایفا نمایند.

رشد هیجانی از طریق ادبیات

آن بخش از رشد معرفت شناختی انسانها که از سیر ادبی نشأت می گیرد، در هر دو بعد شناختی و هیجانی روی می دهد؛ لکن کارکرد هیجانی ادبیات بارزتر و چشم گیر تر است. انسان ها که در زندگی واقعی، به واسطه فشارهای اجتماعی، با محدودیت فراوانی در تجربه های هیجانی مواجهند، فرصت می یابند تا در سایه عنصر خیال به پرورش استعداد های هیجانی خود بپردازند. در مقاله ای با عنوان «ادبیات داستانی، دو-چندان واقعی تر از دنیای واقعی»، اشاره شده است که «رمان، نمایشنامه، فیلم و مانند آن، فضایی آزمایشگاهی فراهم می آورند که همتراز با زندگی واقعی، محملی مطمئن برای درک آسان تر ارتباط هیجان های آدمی با اهداف و اعمالش می گردد.» (۴)

بنابراین مهمترین رهاورد یک اثر ادبی مثل رمان، برای خواننده اش، دستاورد هیجانی است. پرسشی که ممکن است در اینجا مطرح شود اینست که آیا ذهن خواننده بین تجربه رویدادها از طریق خواندن ادبیات داستانی و تجربه های مشابه در عالم واقع و یا خواندن متون غیرداستانی نظیر گزارش های خبری، تفاوتی قائل می شود؟ برخی محققان معتقدند که صرف آگاهی خواننده از خیالی یا داستانی بودن رویدادها یا شخصیت ها، تغییری در ماهیت ارزیابی عاطفی و غیرشناختی وی از آنها ایجاد نمی کند. نتایج پژوهش های تجربی مبتنی بر تصویربرداری fMRI از مغز نیز حاکی از آنست که به هنگام واکنش هیجانی به رویدادهای واقعی و خواندن داستان، بخش های مشابهی از مغز فعال می گردد (۱۰).

شیوه و سازوکار اثرگذاری هیجانی متون ادبی از طریق نظریه هایی چون تعبیر افلاطونی «محاکات»، مفهوم قرون وسطایی «تمثیل»، تعبیر شکسپیری «رویا» و نظریه های «مدل سازی» و «شبیه سازی» توضیح داده شده است (۱۰). بر اساس نظریه ای، خواندن رمان از دو طریق به رشد هیجانی خواننده کمک می کند: از یک سو توصیف کاملی از حالات و نحوه شکل گیری ویژگیهای هیجانی شخصیت های داستانی ارائه می دهد و از سوی دیگر به خواننده فرصت می دهد تا با تأمل در پاسخ های هیجانی خویش در قبال هریک از موارد فوق، به فراگیری هیجانی بپردازد (۱).

در نظریه دیگری، به چهار شیوه اثرگذاری هیجانی ادبیات اشاره شده است (۱۰). در دو مورد اول منشأ هیجان، اثر ادبی و در دو مورد آخر این منشأ، تجربه های هیجانی خود خواننده است:

۱. از طریق همذات پنداری^{۱۱}: نویسنده با بهره گیری از ذهن پردازشگر برنامه ریز خود، خواننده را وادار می کند تا خود را با اهداف و برنامه های شخصیت های داستان هماهنگ کند.

۲. از طریق حس همدردی: خواننده بدون آنکه خود یا نزدیکانش را در معرض آسیب ببیند، نسبت به آنچه که بر شخصیت داستان می گذرد، احساس همدردی می کند.

۳. از طریق «هیجان ادبی»^{۱۲}: خاطرات عاطفی و هیجانی خواننده که در زمان وقوع در عالم واقع به خوبی مورد فهم فرد قرار نگرفته بودند، این بار در بافت جدیدی که الگوهای ارزیابی تعبیه شده در اثر ادبی ایجاد می کنند، فراخوانده می شوند و بدیت ترتیب، خواننده به فهم عمیق و متفاوتی از آن هیجان ها دست می یابد.

۴. از طریق «احیای هیجانی»^{۱۳}: ایجاد هیجان ها در خواننده از این طریق، به نظریه «فاصله زیباشناختی»^{۱۴} مربوط می شود (۱۰). بر اساس این نظریه، برای اینکه ابعاد یک هیجان بطور کامل درک گردد، باید احساس مربوط به آن در فاصله زیباشناختی مناسبی از فرد قرار گیرد؛ نه آنچنان نزدیک باشد که او را غرق در خود کند (مانند غم ناشی از فقدان عزیزان و یا شرمساری ناشی از ضعف عملکرد فرد) و نه چنان دور باشد که اثری بر او نگذارد (مانند زمانی که فرد آسیب دیده عاطفی، گوشه عزلت می گزیند). ادبیات داستانی^{۱۵} در معنای عام خود که می تواند شعر، نمایشنامه، رمان، داستان کوتاه، فیلم، تئاتر و امثال آن را دربرگیرد، با تنظیم فاصله زیباشناختی مناسب به خواننده اجازه می دهد که به تجربه مجدد هیجان های بیشتر ناخودآگاه خود بپردازد. وقتی که خواننده رومئو و ژولیت به سرنوشت آنها می گیرد، در واقع با احیای هیجان عاشقانه ای که پیش از این در دنیای واقعی یا خیال تجربه کرده است، به تجربه مجدد آن می پردازد (۱۰). این تجربه هیجانی اغلب اثر درمانی دارد (۱۱).

ادبیات داستانی، نه تنها به شبیه سازی هیجان های تجربه شده در عالم واقع می پردازد، بلکه هیجان هایی را در ساختار خود برای خواننده قابل درک می کند که وی برای اولین بار از طریق ادبیات با آنها مواجه می شود؛ به عنوان مثال ممکن است کسانی هیجان عشق رمانتیک را فقط از طریق داستان لیلی و مجنون تجربه کرده باشند. ادبیات، حتی اگر در

برخی از جنبه های تجارب ما را نسبت به ابعاد دیگر آنها برجسته تر می کنند. ۲- موجب سازماندهی ادراک حسی و ادراک ذهنی ما از جهان می گردند و آنها را در چارچوب یک کل یا گشتالت قرار می دهند. برخی محققان به این نکته با اصطلاح «مشاهده جهان از میان لنز هیجانی» اشاره کرده اند (۱). ۳- باعث ایجاد آمادگی قبلی برای مواجهه با شرایطی می شوند که منجر به تأیید یا تکمیل این کل یا گشتالت میگردند. بنابراین می توان گفت: هیجان ها به فهم حقایق کمک می کنند که در غیاب آنها فهم چنین حقایقی امکان پذیر نیست (۱۷). این همان نقشی است که ادبیات داستانی ایفا می کند؛ ادبیات داستانی واقعیات منحصر بفردی در مورد ماهیت انسان ها و نوع تعامل آنها با یکدیگر ارائه می دهد (۱۷). برایان استاک در کتاب «اخلاق از طریق ادبیات»، به دو نوع خوانش ادبی اشاره می کند (۹): ۱- خوانش «لذت جویانه» و زیباشناختی، که هدف از آن سرگرمی و لذت جویی است. ۲- خوانش «لذت گریزانه»^{۲۰} و زاهدانه، که هدف از آن تعالی اخلاقی است. در این نگاه، نوع دوم خواندن دربرگیرنده تعمق و درک درونی و فرآیندی شبیه به مراقبه^{۲۱} است که نقش وافرری در تعالی روحی و اخلاقی انسان ها دارد.

یکی از انتقاداتی که به نظریه های عقل گرای اخلاق مطرح می شود، گسست معمول بین قضاوت اخلاقی و عمل اخلاقی است. بی تردید، صرف آگاهی و معرفت انسان به معیارها و استدلال های اخلاقی و در نتیجه تشخیص موفقیت آمیز خوب و بد، اقدام اخلاقی او را در بزنگاه های رفتاری تضمین نمی نماید. یکی از نظریه هایی که در خصوص علت عدم تطابق معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی مطرح است، «دیدگاه نا هم آیی ناظر و عامل»^{۲۲} است که بر اساس آن، نوع احساس انسان ها، در موقعیت هایی که شاهد وقوع اتفاقی بر دیگران هستند، با زمانی که خود درگیر رویداد مشابهی باشند، یکسان نیست (۱۰)؛ در مقام مثال تا وقتی که فردی غم از دست دادن پدر یا مادر را شخصاً تجربه نکرده باشد، از راه مشاهده یا توصیف، درک معرفتی عمیقی از این غم نخواهد داشت؛ چرا که چنین معرفتی جنبه غالب هیجانی دارد و نه شناختی. شکافی که گاهی بین قضاوت اخلاقی و عمل و رفتار اخلاقی دیده می شود، ناشی از عدم توفیق در تربیت متوازن عاطفی و هیجانی است.

هیجان ها، با دارا بودن بُعد کنشی و انگیزشی که آنها را به ساحت سوم ذهن انسان یعنی خواست و اراده متصل می سازد (۲)، می توانند عامل تعیین کننده ای در سوق دادن فرد از قضاوت اخلاقی به عمل اخلاقی باشند. از سوی دیگر دریافت شهودی و بُعد ارزیابی هیجان ها ماهیتی شناختی دارند و نباید آنها را در زمره ساحت عاطفی انسان دید؛ لذا هیجان ها، در واقع حلقه اتصال بین تشخیص اخلاقی و رفتار اخلاقی هستند؛ به عنوان مثال ممکن است فرد در موقعیتی قرار گیرد که بر مبنای تحلیل شناختی، خود را ملزم به عمل اخلاقی خاصی ببیند؛ لکن در اثر مستولی شدن هیجانی خاص، به جای سوق یافتن به سمت عمل اخلاقی، در اثر نیروی کنشی آن هیجان به رفتاری غیراخلاقی واداشته شود. در اینجاست که ماهیت نظام هیجانی فرد نقش تعیین کننده ای در بروز رفتار اخلاقی یا غیراخلاقی از وی ایفا می کند.

مواردی، از ایجاد هیجان خودگرایانه^{۱۶} ناتوان باشد، دست کم در آفرینش هیجان همدلانه^{۱۷} به درستی عمل می کند؛ به عنوان مثال بدون اینکه فرد، خود غمگین شود، اندوهی را که فرد دیگری بدان مبتلاست به نیکی درک می کند. گسترش دامنه و غنای هیجانی فرد اندیشه و رفتار وی را به شدت تحت تأثیر خود قرار می دهد و می تواند آثار اخلاقی شگرفی در پی داشته باشد.

اخلاق هیجان مدار

بطور کلی، در مورد خاستگاه قضاوت اخلاقی و نیروی انگیزاننده رفتار اخلاقی، دو دیدگاه غالب در روانشناسی اخلاق مطرح است که با عناوین عقل گرایی و عاطفه گرایی شناخته می شوند (۱۲). دیدگاه نخست، که ریشه در فلسفه یونان باستان و فلسفه رواقی دارد، منشأ اصلی قضاوت و رفتار اخلاقی را استدلال های عقلی و منطقی فرد بر مبنای شناخت وی از مفهوم خوب و بد می داند. در این نظریه، نظام شناختی انسان با حفظ تفوق دائمی خود بر نظام عاطفی، هیجان ها را مهار نموده و به تصمیم گیری و رفتار اخلاقی او کمک می کند. صورت افراطی عقل گرایی اخلاقی، که منتسب به کانت است، در دهه های اخیر از طریق نظریه پردازانی چون کولبرگ، با الهام از نظریه مراحل رشد شناختی پیاژه، عنصر اصلی در تحقق قضاوت های اخلاقی را شکل گیری تدریجی استدلال های عقلانی، متناسب با مراحل رشد فرد، قلمداد کرده است (۱۲).

اما در دیدگاه دوم، یعنی عاطفه گرایی، قضاوت های اخلاقی از عواطف و هیجان ها نشأت می گیرند و نقش استدلال های اخلاقی، پسینی و تنها برای توجیح یا توضیح قضاوت و رفتار اخلاقمند است (۱۳). اکثر فیلسوفان دوره روشنگری معتقد بودند که انسان، واجد فهم خاصی است که از ساحت عقل فارغ است (۱۴). دیوید هیوم، با آگاهی بخشی نسبت به جایگاه احساس های اخلاقی در رفتار اخلاقی، بر برتری هیجان بر خرد تأکید داشت؛ تا آنجا که تصریح می کرد: «خرد، بطور روا و بایسته، بنده احساس است» (۱۴). از نظر هیوم، هیجان ها و عواطف نه تنها موتور محرک اعمال و رفتارها، بلکه علت اصلی تفکر و تأمل آدمی هستند. آدم اسمیت نیز با تأکید بر نقش محوری هیجان «همدردی»، هیجان های اخلاقی را سنگ بنای اخلاق انسانی در روابط اجتماعی قلمداد می نمود. علیرغم سیطره تفکر عقل گرایی در روانشناسی اخلاق تا اواخر قرن بیستم، با آغاز قرن بیست و یکم، شاهد انقلاب عاطفه گرایی در این حوزه بوده ایم (۱۵). یکی از مهمترین نظریاتی که در این دوره با تأکید بر نقش محوری هیجان ها در تصمیم ها و رفتارهای اخلاقی ارائه گردید، «مدل شهودی اجتماعی»^{۱۸} هیدت است که در آن، ضمن حفظ جایگاه پسینی استدلال عقلی، منشأ اصلی خیر اخلاقی، درک شهودی فرد و آن چیزی است که هیدت «هیجان های اخلاقی»^{۱۹} نامید (۱۶).

نکته^{۲۳} ای که در تمامی مدل های ارائه شده در سالیان اخیر درباره خاستگاه قضاوت اخلاقی و تعامل بین خرد و هیجان (۱۵) مشهود است، جایگاه انکارناپذیر فرآیندهای هیجانی در درک شناختی دنیای پیرامونی است. هیجان ها حداقل از سه کارکرد شناختی مهم برخوردارند (۱): ۱-

خودش، بتواند خود را در جای دیگری گذاشته و رفتار اخلاقی را برگزیند. نقش تعیین کننده تخیل در عمل اخلاقی به حدی است که فیلسوف فرانسوی، سیمون ویل، علت اصلی اخلاقی عمل نکردن انسانها را عدم توانایی آنها در قدرت تخیل می داند. لذا یکی از کارکردهای ادبیات، کمک به اخلاق هیجان مدار از طریق وسعت بخشیدن به دامنه متأثرین از پاسخ های هیجانی و تنظیم نظام هیجانی فرد به نفع هیجان های اخلاقی و مهار هیجان های غیراخلاقی است.

نتیجه گیری

بخش قابل توجهی از معرفت هیجانی انسان ها از طریق ادبیات داستانی قابل توسعه است. این ویژگی ادبیات داستانی، آن را قادر می سازد در هر دو عرصه بالینی و رشد، کمک کار متخصصین علوم اجتماعی در توسعه اخلاق هیجان مدار باشد. ادبیات درمانی بالینی مبتنی بر فرآیند روان پالایی و تخلیه هیجانی از طریق ایجاد توازن بین هیجان های متضاد است؛ اگر هیجان غرور و یا خود خواهی، در حدی نامتعارف و نامطلوب بر نو جوانی سیطره یافته باشد، لازم است که وی از طریق تخیل ذهن، به درکی عمیق و شخصی شده از هیجانهای حقارت و از خود گذشتگی نیز دست یابد تا اعتدال هیجانی ایجاد گردد. در ادبیات درمانی رشد نیز، مخاطب با قرار گرفتن در معرض انتخاب مناسبی از ادبیات داستانی، به شیوه ای محاکاتی و تخیلی به تمرین، شکل دهی و ترمیم نظام هیجانی خود می پردازد (۲۱). بطور خاص، در کودکان و نوجوانان، خواندن محاکاتی متون ادبی فرصتی اجتماعی برای توسعه نظام شناختی و هیجانی آنها فراهم می آورد. نکته مهم در مورد محاکاتی، برداشت پیش بینی نشده، نوپدید و به غایت شخصی شده خواننده از هیجان های مطرح در اثر ادبی است. هیجان هایی که فرد از طریق محاکات به فراگیری و تجربه آنها نایل می شود، هیجانهای مورد نظر پدیدآورنده اثر نیستند. عدم تطابق دنیای تخیلی و تخیلی نویسنده و خواننده می تواند به لحاظ تربیتی خطر آفرین باشد (مثل خود کشی برخی خوانندگان بوف کور، اثر صادق هدایت).

اگرچه بیشتر هیجان ها، هویتی جهان شمول دارند، گروهی از آنها دارای ماهیتی پیچیده، ناشناخته و منحصر به جامعه فرهنگی بخصوصی هستند. در مبادلات میان فرهنگی، گاهی درک محاکاتی خواننده به تجربه هیجان های جدیدی منجر می شود که حاصل «دگرخوانش فرهنگی»^{۲۲} است که اغلب در آثار ادبی ترجمه شده نمود پیدا می کند. می توان گفت: ترجمه ادبیات داستانی، ترجمه هیجان ها است (۲۱). از این منظر، با اینکه قرار گرفتن افراد، به ویژه کم سالان، در معرض آثار ادبی ترجمه شده می تواند به فراگیری هیجان های جدیدی منجر شود که در محیط واقعی قابل دسترسی نیست، ممکن است بار تعلیمی نامناسب این هیجان ها در نهایت به بروز تضادها و ناهنجاری های رفتاری فرد به هنگام رویارویی او با دنیای حقیقی منجر شود. در صورت لحاظ نمودن مختصات فرهنگی نظام عاطفی جامعه مخاطب، توسعه گنجینه ای غنی و متوازن از هیجان های آشنا و متعارف از یک سو و

در چارچوب اخلاق هیجان مدار، دو موضوع هیجان های اخلاقی و تعادل هیجانی قابل بحث است. در مورد هیجان های اخلاقی، شناخته شده ترین تعریف، از طرف هیدت ارائه شده است که بر اساس آن «هیجان های اخلاقی هیجان هایی هستند که به منافع یا رفاه کل جامعه و یا افرادی غیر از قضاوت کننده، مرتبط باشند» (۱۶). در نظریه عاطفه گرایی، هیجانهای اخلاقی به عنوان خاستگاه اصلی خیر اخلاقی معرفی شده اند. در این راستا، پژوهش های تجربی حاکی از هم آیی هیجان های مثبت مثل شادی، امید و نشاط با رفتار اخلاقمند است (۱۸). البته هیچ هیجانی بالذات اخلاقی یا غیراخلاقی نیست؛ بلکه اخلاقی بودن یک هیجان به برداشت های فرد از میزان اخلاقی بودن عوامل دیگری مرتبط با آن هیجان نظیر: اثر و نتیجه هیجان، مخاطب هیجان، نیروی انگیزشی هیجان و شیء یا فرد اثرپذیرنده از هیجان بستگی دارد (۱۵). در این چارچوب، هیجان های مثبت نیز ممکن است آثار اخلاقی نامطلوب در پی داشته باشند؛ به عنوان نمونه هیجان همدردی چنانچه موجب توجه نامتعارف، ناعادلانه یا متعصبانه به گروه اجتماعی خاص و نادیده گرفتن حقوق مشروع گروه های دیگر شود، از نظر اخلاقی عواقب منفی خواهد داشت (۱۹). لذا فرد اخلاقی باید واجد نظام هیجانی متوازن و متعادل باشد که چنین توازنی از طریق هنر و ادبیات قابل دسترسی است.

در تبیین نقش ادبیات در تعادل هیجانی، می توان به سه دیدگاه رایج در زمینه رابطه بین اخلاق و هنر (از جمله هنر کلامی) یعنی دیدگاه های اخلاق گرایانه، زیباشناختی و تلفیقی اشاره نمود (۲۰). بر اساس دیدگاه سوم، اثرگذاری اخلاقی ادبیات در تحریک تخیل بوده و این تخیل ابزار بزرگ خیر اخلاقی است. دیدگاه تلفیقی، با استناد به نظریه روان پالایی، ادبیات را وسیله ای برای تخلیه و تصفیه روانشناختی تلقی می کند. وقتی که مخاطب اثر ادبی، از طریق تخیل، در معرض تجربه هیجان های جدید قرار می گیرد، فرصت می یابد که با تأمل خردورزانه در استدلال های اخلاقی قبلی خود که بر مبنای هیجان های شهودی تجربه شده آن فرد بوده است، به درک اخلاقی جدیدی دست یابد (۱۰). موضوع ایجاد توازن اخلاقی از طریق ادبیات، با عنایت به روابط پیش بینی شده بین شهود، خردورزی و عوامل اجتماعی در مدل شهودی-اجتماعی هیدت نیز قابل توضیح است (۱۳). یکی از این روابط «تأمل شخصی»^{۲۳} است که بر اساس آن، فرد پس از دستیابی شهودی به قضاوت اخلاقی و فراهم آوردن استدلال عقلانی پسینی برآن، ممکن است در سایه همین استدلال، درک شهودی جدیدی در او فعال گردد (۱۳).

باید توجه داشت که قضاوت های اخلاقی در قبال اثر اعمال و رفتار فرد با دیگران زمانی محتمل است که او بتواند به درک هیجانی آثار مثبت و منفی اعمال خود بر دیگران دست یابد. اغلب، چنین درکی با توجه به تفاوت قضاوت کننده و قضاوت شونده از حیث سن، جنسیت، طبقه اجتماعی، نژاد، ملیت و غیره محقق نمی شود. در چنین بزنگاه های اخلاقی، قدرت تخیل فرد، او را قادر می سازد که با مداخله هیجان های اخلاقی مثل همدردی، شفقت، گناه و شرم در قبال افرادی خارج از گروه

- emotional simulation. Review of General Psychology; 3(2): 101-117.
5. Behin B. (2008). A study of the philosophy of modern art and literature and postmodern ethics. Journal of the Faculty of Foreign Languages and Literatures; 50: 23-47. (In Persian)
 6. Clarke B, Rossini M. (2011). Routledge companion to literature and science. New York: Routledge Publication.
 7. Swirski P. (2000). Between literature and science: Poe, Lem and explorations in aesthetics, cognitive science and literary knowledge. Quebec City: McGill-Queen's University Press.
 8. Lehrer J. (2007). Proust was a neuroscientist. Boston: Houghton Mifflin Company.
 9. Hogan PC. (2011). What literature teaches us about emotion. Cambridge: Cambridge University Press.
 10. Oatley K. (2011). Such stuff as dream: The psychology of fiction. Chichester, Sussex: Wiley-Blackwell.
 11. Ahangari F, Mahlouljzadeh M. (2015). Moral development through liter therapy in Persian literature. Ethics in Science and Technology; 10(2): 1-9. (In Persian).
 12. Diba H. (2012). The role of affect and emotions in ethics. Asra Seasonly; 5(1): 25-59. (In Persian).
 13. Haidt J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. Psychological Review; 108(4): 814-834.
 14. Solomon RC. (2008). The philosophy of emotions. In: M. Lewis and JM. Haviland-Jones (Eds), Handbook of emotions. New York: Guilford Press. Pp.3-16
 15. Cova F, Deonna J, Sander D. (2015). Introduction: Moral emotions. Topoi; 34: 397-400.
 16. Haidt J. (2003). The moral emotions. In: JR Davidson KS. Scherer HH. Goldsmith (Eds). Handbook of affective sciences. Oxford: Oxford University Press.
 17. Nussbaum M. (2001). Upheavals of thought: The intelligence of emotions. Cambridge: Cambridge University Press.
 18. Malmir M, Khanahmadi M, Farhud D. (2014) Are happy people more moralistic? Ethics in Science and Technology; 9(2): 1-9. (In Persian).

هیجان های جدید و پیچیده از سوی دیگر، نقشی است که ادبیات قادر است در توسعه اخلاق هیجان مدار ایفا نماید.

ملاحظه های اخلاقی

منابع مورد استفاده در این پژوهش معرفی و اصل امانت داری رعایت شده است. بخش هایی از این منابع که با ترجمه مؤلف ارائه شده، بصورت نقل قول مستقیم مورد استناد قرار گرفته است.

واژه نامه

1. Empiricists	تجربه گرایان
2. Rationalists	خردگرایان
3. Truth as correspondence	حقیقت‌مندی مبتنی بر تطابق
4. Catharsis	روان پالایی
5. Mimesis	محاکات
6. Art as representation	نظریه باز‌نمایی هنر
7. Truth as coherence	حقیقت‌مندی مبتنی بر همبستگی
8. Truth as personal	حقیقت‌مندی شخصی
9. Simulation	شبیه‌سازی
10. Modes of being	انواع بودن
11. Identification	همذات‌پنداری
12. Literary emotion	هیجان ادبی
13. Relived emotion	احیای هیجانی
14. Aesthetic distance	فاصله زیباشناختی
15. Fiction	ادبیات داستانی
16. Egoistic emotion	هیجان خودگرایانه
17. Empathic emotion	هیجان همدلانه
18. Social -Intuitive Model	مدل شهودی-اجتماعی
19. Moral emotion	هیجان اخلاقی
20. Ascetic reading	خواندن لذت‌گریزانه
21. Meditation	مراقبه
22. Actor-observer discrepancy	ناهم‌آبی عامل و ناظر
23. Private reflection	تأمل شخصی
24. Cultural misreading	دگرخوانش فرهنگی

References

1. Robinson J. (2005). Deeper than reason: Emotion and its role in literature, music and art. Oxford: Oxford University Press.
2. Reeve JM. (2009). Understanding motivation and emotion (5th ed.). Hoboken, NJ: Wiley.
3. Achaya NK, Dhaddamishra A. (2000). Form: Epistemology of literature. Indian Literature; 44(2): 178-181.
4. Oatley K. (1999). Why fiction may be twice as true as fact: Fiction as cognitive and

19. Nussbaum M. (2003). Literature and ethical theory: Allies or adversaries? *Frame*; 17(1): 6-30.
20. Rakei F. (2014). Ethics in Poetry. *Ethics in Science and Technology*; 9(3): 1-10. (In Persian).
21. Frevert U, Dixon T. (2004). Learning how to feel: Children's literature and emotional socialization. Oxford: Oxford University Press .Pp. 1870 – 1970